



## تأملی بر نظریه صورت‌های معناشناسی : انگیزه/ نما/ موضوع

حسن فاضل کاشانی

راهی بس دراز برای رسیدن به ژرفای واژگان در پیش دارند. در عمق ما با انگیزه‌ها مواجهیم؛ با آغاز، تکامل، تقاطع، انفصال، تناوب و تناهی انگیزه‌های واژگان در بستر وضعیتها و سپس تبلور یکی از صحنه‌های نمایش معنا، آن چنان که بر ما عرضه می‌شود.

### ۱. نظریه صورت‌های معناشناسی، معناشناسی حوزه ادراک ۵ و

#### معناشناسی گزاره‌ای

تلاش برای فهم و توجیه چیستی و ساختار معنای واژگان و ترکیبات دستوری در زبانهای بشری نه محدود به دوران اخیر است و نه تنها از آن اندیشمندان شرق یا غرب، اما حضور دانش زبانشناسی و جستجوی نظریاتی که قادر به توضیح چگونگی تولید و چرایی ساختار سیال معنای «واژه‌ها و جملات» در «گفتار و متن» باشند، عمر چندان درازی ندارد. بویژه حوزه معناشناسی به عنوان یکی از ارکان اصلی (و شاید اصلی‌ترین) دانش زبانشناسی طی چهار دهه اخیر با رنگ باختن تدریجی سایه ساختارگرایی بر این عرصه، شاهد بروز و رشد نظریات گوناگونی بوده است. در رده تازه‌ترین نظریات دانش معناشناسی، تئوری صورت‌های معناشناسی کادیو-ویزتی ۶ است که با رویکرد هومبولتی ۷ به زبان، الگوگرایی ۸ کانتی را نقد و سپس پدیدارشناسی هوسرلی و ره آورد گشتالتیست‌ها ۹ را در تئوری صورت «زبانشناسی حوزه ادراک» ۱۰ و «زبانشناسی گزاره‌ای» ۱۱ به خدمت می‌گیرد تا بنوبه خود با گذر نقادانه از آنان و الهام از نظریه قلمرو وجدان ۱۲ گوروپچ، سه مفهوم «انگیزه، نما، موضوع» را به عنوان سه لایه یا فاز معنا در نظریه صورت‌های معناشناسی خود جای دهد. هر چند رویکرد نظریه صورت‌های زبانشناسی حوزه ادراک، بدیع و

«معنا» چیست و «نشانه» کدام است؟ چه تفاوتی میان معنا و دلالت واژگان به واقعیت هستی است؟ آیا «واژه» همان «چیز» است؟ پرسش‌هایی از این دست نه فقط مشغله ذهنی در زبانشناسی امروز، بلکه در همواره تاریخ، بغرنج‌ترین مسئله نظری زبان، فلسفه، مذهب و علم و آنچه کاسیرر «فرهنگ» می‌نامد، بوده است. ۱ برداشت لحظه‌ای و مستقیم از دلالت‌یابی واژگان بر پدیده‌ها، ما را به جوهر سازنده معنا راهبر نیست چرا که در پس ارجاع واژه به واقعیت، چیزی فراتر موجود است که در بر گیرنده معنا است. کارکرد زبانی نه تنها به عنوان ابزاری برای شناسایی و نمایش جهان واقعیتها و نه تنها به عنوان وسیله رده‌بندی مختصات پدیده‌ها برای ردیابی و فهم جهان، بلکه سازنده و یابنده جهان واقعیتهاست. سه وجه ساختاری معنا، یعنی انگیزه ۲، نما ۳ و موضوع ۴ به توضیح این فرایند خواهند شتافت. در بستر این سه وجه است که برای هر فرد، زمان و فضا رنگ واقعی می‌یابند و نیز پدیده‌هایی چون چند معنایی، مجاز، استعاره و استعاره کنایی، تشبیه، و ... شکل می‌گیرند.

این سه وجه ساختاری بر پایه زبانی که در آن محصوریم، گونه درک آدمی از هستی‌اش را شکل داده و شیوه نگاه ما به دنیا را آرایش می‌دهند و سپس به نوبه خود به کار آفرینش و نوزایی جهان واقعیتها می‌آیند. مصداق‌ها بمثابه بخشی از صورت معناها،

راهگشای بسیاری از پژوهش‌های مهم زبانشناسی بوده است، لیکن کادیو- ویزتی در نظریه‌ی صورتهای معنانشناسی خویش (انگیزه، نما و موضوع) ۱۳، ضمن وام‌دار بودن و بهره‌وری از روش و سامانه‌ی نظری زبانشناسی حوزه‌ی ادراک و زبانشناسی گزاره‌ای، اساس کار خود را از نقد آنان آغاز می‌کند. نقد کادیو- ویزتی به این دو رویکرد معنانشناسی بر محورهای زیر شکل می‌گیرد:

۱. جدایی ساختار از محتوا در دستور زبان
۲. بها دادن بیش از اندازه به جوهر ذاتی معنا
۳. افق دیدی محدود شده به صورتهای معنانشناسی که در مرز گزاره‌ها می‌ماند. ۱۴

مبنای نقد آنان بر این نظریه استوار است که معنای هر واژه را سه لایه‌ی انگیزه، نما و موضوع شکل می‌دهند؛ انگیزه و پسینه‌ای (گاه نهفته و آمده از راه دور)، که در جا و زمانی ویژه و بنا به موقعیت، وضعیت و شرایط مشخصی که در آن ظاهر می‌شوند، به «چیزی» نشانه رفته، رخ می‌نمایند و مصداق می‌یابند.

چشم انداز بکارگیری مسائل حوزه‌ی ادراک ۱۵ در برقراری پیوند میان دو مقوله‌ی زبان و دریافت حسی، ۱۶ پیشرفت قابل ملاحظه‌ی مسائل پدیدارشناسی و گشتالتیست (سامان محوری) در زبانشناسی را موجب شده است، مسائلی که با توجه به آنها شفاف‌تر می‌توانیم به تشخیص ساختار حسی از یکسو و ساختار معنا از دیگر سو و سرانجام هردو به عنوان ساختار «صورتهای» برسیم. در این میان زبانشناسی حوزه‌ی ادراک و از جهاتی زبانشناسی گزاره‌ای به ویژه مورد آنتونی کولیولی ۱۷ گام‌های مؤثری در جهت هموارسازی این مسیر برداشته‌اند به گونه‌ای که در قلب دستگاه نظری خویش با گذر نسبی از الگوگرایی (شماتیسیم) کانتی، نظریه‌ی صورتهای معنانشناسی ۱۸ را جای داده‌اند. این مهم با فرض فضایی از مجموعه مختصات و موضوعات معنانشناسی و تلاش برای شرح تغییر شکلی که این فضا به خود می‌گیرد، انجام گرفته است. بدین ترتیب در جوهر کارکرد زبانها، لایه‌ای از معیارهای بنیادین که در تمامی واحدهای واژگانی و دستور زبانی معتبر خواهد بود، استخراج شده است.

اما در بحث نظریه‌ی صورتهای معنانشناسی کادیو - ویزتی افزون بر چشم انداز بالا، رویکرد دیگری که روح حاکم بر نظریه بوده، پیوندی است که با فهم هومبولتی از زبان چونان پدیده‌ای «خود شکل دهنده» برقرار می‌کند. در این درک، زبان نه فقط توان ساماندهی و بازنمود پدیده‌ها را دارد و متأثر از استنباط و دریافت حسی است بلکه خود نیز بواسطه‌ی کارکرد خود دگرگون شده و تغییر حالت می‌دهد. لذا زبان ابزار ساده‌ای برای بیان و دلالت‌گری یا بازنمایی مراجعی که موجودند، نیست، بلکه خود، سازنده و شکل دهنده مرجع‌هاست. ۱۹ هومبولت در مخالفت با رودرو فرادادن صورت درونی زبان در برابر صورت بیرونی آن، زبان را یک فعالیت خود سازنده می‌داند. زبانشناسی نزد هومبولت صورت متعالی تصورات در میانه‌ی دریافت حسی و فهم است. از این رو زبان، هم تصویر وهم نشانه است. ۲۰ می‌توان از دریافت هومبولتی نتیجه گرفت که زبان و شناخت، نه دو فراشد متمایز و یا حتی هم‌زمان، بلکه فراشده‌ی یگانه‌اند. عقاید و کنش‌ها همواره در زمینه‌ی زبان شناخته می‌شوند و ما در جهان و زبان که هر دو پیش از ما وجود داشته‌اند، زاده می‌شویم. در شناخت ما از خویش و از

جهان، زبان ما را در خود گرفته است و تنها در زبان است که اندیشه به وجود خویش آگاه است. این برداشت نه تنها به کاستن نقش فهم و دانش عمومی و کاربردی مربوط به زبان نمی‌انجامد، بلکه بخش جدا نشدنی تکوین و شکل‌گیری کارکرد زبانی و نشانه‌شناسی است. بنیان زبان گونه‌ی دریافت حسی به این معنی نیست که هرگونه تجربه‌ی جهان تنها زبانی است و در زبان شکل می‌گیرد، بی‌شک پاره‌ای از حقایق پیش‌زبانی و یا فرازبانی ۲۱ وجود دارند، اما پایه‌ی دریافت این تجربه‌ها، زبانی است. زبان واقعیتی مستقل و قائم به ذات خویش است. بدین ترتیب اگر تمامی نحله‌های زبانشناسی مدرن به نحوی از انحاء مدیون رهیافت هومبولت می‌باشند، از آن روست که معنای «زبان قائم به ذات خویش» آن را نه موضوعی در کنار دیگر موضوعات بلکه نهایتاً آن را «خانه‌ی هستی» می‌کند و اساساً نقش نخست بازی هستی‌شناسی ۲۲ و معرفت‌شناسی ۲۳ را از آن خود می‌کند و تنها به هنگام خطر، فلسفه را چون بدل کار خود به روی صحنه می‌فرستد. در چنین نگرشی هستی‌ما زبان گونه است و ما فقط در زبان زندگی می‌کنیم. ما هرگز نمی‌توانیم جایگاهی خارج از زبان یافته و از آنجا به زبان بنگریم و بیاندیشیم یا تلاش کنیم تا آن را تبیین کنیم. ۲۴

برای دریافت بهتر چنین فهمی در چارچوب معرفت‌شناسی و بویژه در رویکرد شناختی و فعالیت زبانی، نگاهی تشریحی و در عین حال نقادانه به مسائل پدیدارشناسی و گشتالتیست ضروری به نظر می‌رسد. این نکته از آن رو مفید خواهد بود که ما را در امر پژوهش‌های معنانشناسی واژگان در بستر تاریخی و سیال خویش که از قلمرویی به قلمروی دیگر انتقال می‌یابند، کمک خواهد کرد. آن چیزی که ما معنای واژگان می‌نامیم عبارت است از «درون مایه» و «مضمونی» که در «مقطع» ویژه‌ای و بر پایه «انگیزه» تاریخی، شکل می‌گیرد. به سخن دیگر، کشف روند شکل‌گیری «تهاد معنا»ی آن چه ساخته تجربه‌ی خود از جهان است و این به معنای نامیدن چیزهاست. انعکاس بی‌پایان برداشتها از واقعیت و نه وجود خود واقعیت در زبان، ما را به سوی جهان نامحدود واقعیت‌هایی می‌برد که خود را در زبان می‌سازند. نامیدن، خلق واقعیت است. هر آنچه نامیده می‌شود به قلمرو شناخت آدمی راه یافته است و بدین رو هر «چیزی» تنها زمانی به شناخت در می‌آید که نامیدنی می‌شود. چنانچه می‌توان آن را در غیابش به حضور فرا خواند. پس هر آنچه نامی دارد در دنیای معرفت انسان جایی دارد و بدین رو نامیدن به گونه‌ای «ایجاد» است در قلمرو حضور جهانی دریافتنی. با اینهمه نامیدن خود چیزی نیست جز استعاره، اما استعاره‌ای مرده که معنای نخستین را در ارجاع به جهان واقعیت، پنهان می‌سازد. پس هر «چیزی» که مدلول نامی است تنها در بر دارنده برشی است (مستقیم یا غیر مستقیم) از معنای مورد نظر نام که در زمینه‌ی معینی بدو اطلاق شده است. گوهر شناخت در زبان خانه دارد و دانایی از بام این خانه به وزش در می‌آید. کاسیرر در بحث خود پیرامون صورت‌های نمادین ۲۵، این موضوع را به روشنی شرح می‌دهد. ۲۶

در همین چارچوب، با مطالعه‌ی پدیدارشناسی، مسئله حساسیت برانگیز «مصداق» ۲۷ و «ارجاع» ۲۸ واژگان را می‌توان نسبتاً آسانتر توضیح داد، چرا که مصداقها تنها یک لایه از معنا را در میان انبوه معانی عینی‌شونده در نظر ما می‌آورند. مطالعه‌ی

حوزه ادراک» با ریشه‌های دریافت حسی و بطور عمومی‌تر به ماشین حسی پیوند خورده است. نتیجه طبیعی این پیوند آن است که عمل معناشناسی، چون فعالیت سازنده الگوگرایی زمانی / مکانی و یا انگاره‌های دریافت حسی به نمایش در می‌آید. الگوی «زبان‌شناسی حوزه ادراک» نیز از مدل کانتی سرمشق می‌گیرد. در «نقد خرد ناب»، الگو گرایی (شماتیسم) ناب (پیشاتجربی) ۳۷تخیل، تصویر زمانی (یا مکانی) خویش از شهود را برای تحقق امر فهمیدن به کار می‌گیرند. به عبارتی الگو گرایی، فراگردی از سنتز زمانی / مکانی است که از یک سو وساطت میان صورت زمان / مکان را به عهده دارد و از دیگر سو مقولاتی که در نتیجه تشخیص و قضاوت ما دخیل اند را بیمه می‌کند. حال این موضوع در زبان‌شناسی حوزه ادراک با نمونه برداری از دریافت کانتی، بگونه ای است که دستور زبان، همچون مجموعه‌ای کم و بیش بسته از دسته بندیها و الگوهای یک زبان عرضه می‌شود و خواستگاهش نه چون کانت شرایط ضروری امکان عمل تجربه، بلکه گشایش بسوی یک تجربه ویژه زبانی است (مثلاً امکان یک گزاره قابل قبول در آن زبان). هایدگر ۳۸ یکی از نو آوریهای نظام کانتی را بویژه در برابر فلسفه لایبنیس عبارت از آن جابجایی می‌داند که به امر «ضرورت» و امر «ممکن» تحمیل می‌شود: بحث در مورد «ضرورت» ۳۹ یا «احتمال» ۴۰ وقوع پدیده‌ها، ناشی از یک محتومیت منطقی نیست. اساساً بر پایه تجربه است که کاربندی آنان شکل می‌گیرد تا این تجربه بتواند به هر گونه دیگری از آب درآید. یعنی به میانجی آنان و یا بدون آنان این تجربه چنان که هست، نباشد. داوری ما در مباحثی چون ضرورت، احتمال، تأثیرات و آنچه پایه درستی قضاوت در مشروعیت بخشی به طبقه بندی‌ها است، همه نسبت به تجربه و آنچه در چارچوب خویش معرفی می‌کند، صورت می‌گیرد.

پدیدارشناسانه زبان ما را بیش از هر چیز متوجه پژوهشهای زبان‌شناسی حوزه ادراک و زبان‌شناسی گزاره‌ای می‌کند. لذا نظریه صورت‌های معناشناسی به ناچار کار خویش را با بررسی نقادانه معناشناسی حوزه ادراک با توجه ویژه آن به دستور زبان چون مجموعه تصاویر ۲۹ و معناشناسی کولیولی یا همان زبان‌شناسی گزاره‌ای با در نظرگیری فرمهای شماتیک چون هسته معنا، آغاز می‌کند. این نقادی موارد زیر را در دستور کار خویش قرار می‌دهد: - نقد نظریه الگوگرایی (شماتیک) در زبان‌شناسی با اهمیت عمده‌ای که به بعد دستوری زبان (و در واقع ترکیب‌بندی) معنا می‌دهند. - هموار ساختن نقد الگوگرایی با استفاده از پالایش نظریه صورت‌های گشتالیست و به همراه بهره‌گیری از نظریه «اندیشیده برآمده از دریافت حسی» ۳۰ هوسرل و نظریه «حوزه موضوعات» ۳۱ گوروپچ و گذر از نوعی مدل دریافت سنتی میان ادراک نخستین (با مضمون احساسات عینی و ملموس) و دریافت حسی ثانوی (با مضمون انتزاعی).

- نقد برخورد منطقی - دستوری در مسئله معناشناسی با پذیرش گونه‌ای از معناشناسی متن و گفتار که قادر خواهد بود (به عنایت نظریه صورت‌ها)، نظریه ای درون‌زا را عرضه کند که همزمان معناشناسی دستور زبان و واژگان را در خود جای می‌دهد. - گذر از ساختارگرایی با پیوست به یک معناشناسی تعبیری ۳۲ از گونه که فرانسوا رستیه ۳۳ مطرح می‌کند. ۳۴

## ۲. پریشانی الگوگرایی در معناشناسی

همچنان که گفتیم معناشناسی حوزه ادراک، ۳۵ به دستور زبان، چون مجموعه تصاویر، توجه‌های ویژه دارد. معناشناسی کولیولی نیز، صورت طرح‌های کلی یا الگوگرا ۳۶ را چون هسته معنا در نظر می‌گیرد. در تمامی صورت‌های معنا، گرانیگاه «زبان‌شناسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



حال (انواع) زبانشناسی‌های حوزه ادراک نیز در همین چارچوب نگاه کانتی، امتیاز عطا شده به امر تجربه را که بر ظهور یک عینیت حسی متمرکز است، سر لوحه کار خویش قرار می‌دهند. البته باید پذیرفت که گرایشات گوناگون بنا به ذائقه خود پیش رفته‌اند و یک همسانی در به عاریت گرفتن این نظریه دیده نمی‌شود لیکن یک همخوانی مشترک بعنوان الگوی موثر در تمامی حالات معنا، بطور عام وجود دارد. ۴۱ یادآوری شود که زبانشناسی‌های حوزه ادراک، از این تجربه، تنها بعد ادراک حسی آن را به قیمت ناچیز شمردن موضوع دانش فیزیک (که بی شک بیشتر مورد نظر کانت بود)، پر و بال می‌دهند. آنان همچنین با دست کم گرفتن امر شهود نزد کانت و تکیه بر مقوله الگوگرایی، به جابجایی در نظام کانتی پرداختند. نتیجه آن که سرانجام از یکسو معناشناسی بر محور دستور زبان شکل می‌گیرد و از سوی دیگر این دستور زبان به حد گونه‌ای از الگو وارگی تنزل داده می‌شود. ۴۲ کادیو - ویزتی در کتاب خویش (۲۰۰۱: ۲۴-۲۳) با مطالعه معنای حروف اضافه در زبان فرانسه به خوبی نشان می‌دهند که الگوگرایی میراث کانتی در دستور زبان به هیچ وجه قادر به توضیح تمامی ابعاد معنایی حروف اضافه نخواهند بود. ۴۳ از این جاست که برای دستیابی به نظریه‌ای فراگیر ناچار به رها کردن نظریه الگوگرایی مبتنی بر سنجه ریخت‌شناسی حتی در مورد دستور زبان هستیم. ۴۴ اما در عین حال غنی سازی ابعاد گوناگون معناشناسی، دستیابی به یک الگوگرایی جدید را می‌طلبد که دیگر تنها دستور زبانی نیست بلکه واژگان را نیز چنان که در بحث «انگیزه / نما / موضوع» خواهیم دید در بر می‌گیرد.

در جستجوی راهی برای عبور از مرز محدودیتهای «الگوگرایی و شهود» کانتی در معناشناسی، نیازمند تئوریهای گشتالتیسم و پدیدارشناسی هستیم. بحث صورتها در فهم کارکرد زبانی بر پایه دریافت حسی به معنای محدود شدن «دریافت حسی» تنها در چارچوب داده‌های بیرونی حواس پنج گانه نیست، بلکه پویایی ساختاری چون فعالیت درون جوش ذهن در میانه نشانه‌ها است. به همین خاطر است که ناچاراً سرکشی به ادبیات و آثار پدیدارشناسی برای فهم معنای نظریه صورتها و تعیین مرزهایش در معناشناسی، اجتناب‌ناپذیر است. البته «زبانشناسی حوزه ادراک» (به ویژه Lakoff و Johnson) ۴۵، ره آورد نظریات پدیدارشناسی دریافت حسی و عمل را با ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی، زیر بنای کار زبانشناسی خویش قرار داده‌اند در حالی که با مراجعه به ادبیات پدیدارشناسی درمی‌یابیم که دریافت، معنایی بیشتر از یک فرایند حسی را در بر می‌گیرد. «دریافتن»، نه در مسیر «یک» نظام، بلکه با یک معنای نخستین دانستن در بستر بعد عمومی شناخت، تشخیص داده می‌شود. «دریافتن»، یک فعل و انفعال نشانه‌شناسی است که بر اخذ بی‌میانجی شکل و محتوا قوام می‌یابد و نمی‌توان آن را به شاخصه یک موتور حسی کاهش داد. «دریافتن» همواره دارای طرح نخستین یک معناست که تنها در یک روند، شکل گرفته و در یک موقعیت زمانی و مکانی مایه می‌گیرد و هویت خود را معین و یا نامتعیین می‌کند.

### ۳. پدیدارشناسی، دریافت‌های حسی و نظریه صورتها

دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم مجموعه‌ای ساخته شده از

صورت‌های طبیعی است؛ ۴۶ صورت‌هایی که همواره در محیط زیست خویش و در آنچه انجام می‌دهیم بر ما عرضه می‌شوند. تلاش برای توسعه یک نظریه عینی (به صورت حداقلی و همخوان با محتوای فیزیکی) صورت‌های طبیعی، پدیده‌ای است که عمر چندان درازی در تاریخ مفهوم صورت ندارد. این تلاش به نوعی درصدد عمومیت بخشیدن به مقوله‌ای بوده است که قادر باشد تا با اقتباس از عینیت فیزیکی صورتها یک هستی‌شناسی کیفی ارائه دهد. تصور سازماندهی و برقراری پیوند بین زبان و دریافت‌های حسی در چارچوب یک مجموعه نظری نیز، بحث جدیدی نیست و حداقل پس از دستور زبان نویسان بی‌زبانسی، نظریه‌پردازانی نیز با توجه به هستی‌شناسی نخستین ۴۷ و بر پایه مصداق‌ها، عمق عمل زبانی را در دنیای چیزهای واقعی و از پیش موجود که به ادراک حسی درمی‌آیند، می‌دانند. اما نقطه نظر دیگری که بیش از پیش، طی سه دهه گذشته در این چارچوب مورد توجه قرار گرفته است، شطرنج بازی زبان و دریافت حسی را بگونه‌ای می‌چیند که زبان را گشایشی به سوی صحنه‌ای (حتی مجازی) می‌داند که قادر است خود را بدون نیاز دائمی به بستر دریافت حسی، بازسازی کند.

مفهوم نو عینیت فیزیکی مبتنی بر مفهوم مکانیک گالیله ای / نیوتنی است که منجر به گسست تاریخی از سنت ارسطویی شد. این مسیر چند سده‌ای که از شکاف معرفت‌شناسی آغاز شد، نهایتاً در مفهوم صورت، منجر به آن گشت که نظریه‌پردازی از رویه عینی به سوی نظریه‌پردازی از منظر ذهنی هدایت شود. آنچه که در رویکرد روانشناسی (از نظریه گشتالت تا علوم شناختی)، در رویکرد پدیدارشناسی هوسرل و سرانجام در رویکرد معناشناسی و نشانه‌شناسی در زبان‌شناسی شاهد بوده ایم، نتایج نگرش جدید به پدیدارشناسی صورتها و فیزیک مواد بوده‌اند. در عین حال چندگانگی مفهوم صورت در امر فیزیک و پدیدارشناسی و نشانه‌شناسی، گره کوری در معرفت‌شناسی بویژه پس از کانت بوجود آورده است. چنین وضعیتی منجر به وابستگی مفهوم صورت به یک خواستگاه ذهنی نظیر دریافت حسی، زبان و معنا شده است. ۴۸ به گونه‌ای که تمامی معناشناسی مدرن بر پایه این نگرش بنا شده است که صورت کیفی دنیای حاضر تنها یک صورت از زبان است.

گسترش کار گشتالتیست‌ها در چارچوب پدیدارشناسی دریافت حسی، گامی به جلو در تئوریزه کردن مفهوم صورت بود. گشتالتیست‌های مکتب برلین بر آن بودند تا نظریه‌ای جهانشمول از مقوله صورتها در تمامی حوزه‌های دانش بنا کنند. ویژگی‌هایی که آنان بر نظریه خویش برشمردند عبارت بودند از: پیوند متقابل تمامیت کل با یگانگی جزء در همه ابعاد، تغییر وضعیت دائم صورتها، زمان شکل‌گیری ساختار درون صورت، حضور یک بنیاد همیشگی، سازمان‌یابی به میانجی سیمای برخاسته از عمق و محتوا، ویژگی سیال و قابل جابجایی صورتها، وجود واحدها و نه یک تیپ قطعی و در نتیجه تکثیر امکان رقابتها با در نظرگیری پیوند «الگو / خواستگاه» همراه با پذیرش رابطه‌ای که بین توانایی و گذر زمان برقرار است.

دریافت حسی نزد گشتالتیست‌ها بر خلاف «زبانشناسی حوزه ادراک» که دریافت را به ساختار حسی کاهش می‌دهد، یک ساختار

را در موقعیت و یا «جای/ گاه» های گوناگون تشخیص داده و بروز معنا را شدنی می‌کند.

در اینجا یاد این نکته ضروری بنظر می‌رسد که بر پایه نظریه صورت‌های معنانشناسی و بر خلاف تصور زبان‌شناسانی چون لانگاکر، لوکف یا جانسون که بعضاً در باره ربط معنانشناسی به پدیدار شناسی می‌پندارند، معنانشناسی چیزی است، هم جدای از تشریح (به گفته هوسرل) «تجربه زندگی شده» (expér-ence vécue) ۵۹ هم چیز دیگر جدای از یک پروژه واقعی پدیدارشناسی (در تشریح معنای تجربه!) البته تنشی که پروژه پدیدارشناسی در امر معنانشناسی به وجود آورده را نمی‌توان کتمان کرد، لیکن ادعا آن است که معنانشناسی یک پیوند محدود ولی بنیادین با پدیدارشناسی برقرار می‌کند. نباید فراموش کرد که در این همه، کوشش ما، دستیابی به نظریه‌ای در حوزه معنانشناسی است. لذا باید با روشی تطبیقی به سراغ مقولات یاد شده برویم و آنچه را که نیازمندیم، آزادانه برداشت کنیم.

#### ۴. مفهوم سه لایه معنا: انگیزه / نما / موضوع ۶۰

##### ۴.۱. چند پیش فرض بر پدیده چند معنایی

به منظور روشنی بیشتر، بحث خود را با مطالعه مقوله چندمعنایی پیش می‌گیریم. چند معنایی در زبان های مختلف (از جمله در زبان فارسی) مبتنی بر چند پیش فرض است:

الف. پدیده‌ای چون جایجایی معنا را نمی‌توان به حاشیه راند و یا آن را چون «بلاغت»، «کارکرد ثانوی» یا «کژفهمی» دانست. باید اذعان کرد که روند کارکرد اشتقاق، مجاز و بویژه استعاره همواره در قلب معنای واژه‌ها جای دارند.

ب. تشریح معنانشناسی نمی‌تواند بر پایه هم‌ریختی میان واژه‌ها و جهانی که جدای از فعالیت زبانی فهمیده می‌شود، صورت گیرد. یک «وجود» یا «مصدق»، گشاده بسوی معناها و بازکننده درهای روابط ممکن و متقابل با مصداق‌های دیگر است. در زبان روزمره همواره نام گذاریهای بسیاری در تبعیت از سنجه‌های متفاوت معنانشناسی، تنها برای یک مصداق، وجود دارد که روشن

عمومی و پویای امر شناخت است که به عنوان اولین گام معنای شناختن، در تجربه‌های عینی روزمره دیده می‌شود. بدین ترتیب می‌توان گفت که دریافت حسی و تصور، قابل شناسایی و وابسته به روند یک «کارکرد» و بسا گشاده‌تر از مفهوم شیماتیسیم کانتی است.

اما پرسش این جاست که «گشتالت تئوری»، به تنهایی، ما را تا کجا در شناخت دریافت حسی و اخذ یک نظریه فرم معنانشناسی رهنمون می‌سازد. بر پایه تبیین هومبولتی از زبان، ما به چگونه دریافتی نیازمندیم تا فعالیت زبانی قادر به بازسازی خویش بوده و خویشتن را در برابر آینه خود دریابد؟ از نظر پی‌یر کادیو و ایو-ماری ویزتی (۲۰۰۱:۶۳)، در اینجا ما به تبیینی نیازمندیم که «دریافت حسی» را دریافتی نشانه‌شناسی، دریافتی از جوهر و کیفیت، دریافتی که به بازسازی خویش چون: پیوند با... مسیری بسوی... مدخلی برای... می‌داند. «۴۹ این دریافت حسی چیزی است چون معنایی حاضر و آمیخته در تجلی، یا به عبارت دیگر، انگیزه کنشی و حرکات معنادار که از سوی ذهن کنش‌گر و یا دیگری یا خود چیزها تبلور می‌یابند. چنین دریافتی از مقوله دریافت حسی به ناچار ما را بسوی پدیدارشناسی و به ویژه «نظریه حوزه وجدان» ۵۰ گوروویچ خواهد برد. گوروویچ در کتاب خود، ۵۱ متاثر از اثر برجسته «پدیدارشناسی دریافت حسی» ۵۲ مرلوپونتی، تئوری گشتالتیست صورتها را به نظریه «اندیشیده برآمده از دریافت حسی» ۵۳ هوسرلی نزدیک ساخته و آن را به موضوع وجدان پیوند می‌زند. برای دستیابی به نظریه صورت‌های معنانشناسی، رویکرد گوروویچ از آن رو مطلوب بنظر می‌رسد که به روشنی سه خط گشتالت، اندیشیده دریافت حسی هوسرل و روانشناسی اجتماعی آلفرد شولتس (Alfred Schutz) را ادغام می‌کند. ۵۴

با آن که دل مشغولی نخستین گشتالتیست‌ها مسئله صورت است، در پدیدار شناسی هوسرل بیش از هر چیز مسئله اصلی معناست. گوروویچ با آگاهی خویش از مقوله موجود با اخذ تعبیر گشتالتیست‌ها از اثرات دریافت حسی، که آن را بمتابه «روایتی خوب از عمل پدیدار شناسی» قلمداد می‌کند، به روشن

ساختن و عمومی کردن گونه سازماندهی این نظریه که آن را «یکپارچگی صورت» ۵۵ می‌نامد، می‌پردازد. او چنین گونه‌ای از سازماندهی را به «اندیشیده دریافت حسی» هوسرل که خود ساختار معنای بنیادین پدیدارشناسی است، پیوند می‌زند. گوروویچ بحث «ساختار موضوعی حوزه وجدان» ۵۶ را با الهام از جلد دوم «پژوهشهای منطقی» ۵۷ و «تجربه و قضاوت» ۵۸ هوسرل به میان می‌کشد و در پرتو این مفهوم سنخ جدیدی از سازماندهی و التفات را طرح می‌کند. لایه موضوعیت وجدان خودآگاه، گونه جدیدی از ساختار آگاهانه را بوجود می‌آورد که بعدها خواهیم دید چگونه این ساختار آگاهانه ناشی از موجودیت موضوعی وجدان، انگیزه واژگان





چون محل ورود و شیوه دسترسی به جهان نگریت. اینک برای نمونه به دسته بندی خصوصیات برخی از واژگان در حالت چند معنایی و کاربرد مجاز می‌نگریم که روشن کننده ابعاد اصلی و کمک کننده به تجزیه و تحلیل و شناخت معنا هستند:

الف. خصوصیت برخی واژه‌ها در بوجود آوردن امکان دسترسی به سامان صورتها از طریق دریافت حسی است: این حالت در گام نخست تجزیه و تحلیل ما را به حس بینایی ارجاع داده و تصاویر یا چهره‌های مشابه را بهم ربط می‌دهد. برای نمونه به واژه‌های زیر در معانی گوناگون آن و مصادیقی که در وضعیت‌های متفاوت پیدا می‌کنند، توجه کنیم: سوزن، درخت، توپ، کلاه، دالان، دندان، تور، گلو، میز، دفتر، زنجیر، لب، مایع، پنجره. این واژگان با خود بار گشتالت دریافت حسی را به همراه دارند که اجازه می‌دهد تا به مرزهای گوناگون تجربه فرستاده شوند. در همین حالت ما می‌توانیم سه زیر مجموعه را بر پایه صورت، عمل و کیفیت احساس، تشخیص داده و از هم جدا نماییم.

۱. دسته‌ای که صورت آنها از استقلال بیشتری برخوردارند و اجازه می‌دهند که بطور مستقیم و آزادانه‌تری مصادق‌های متنوعی پیدا کنند، چون واژه‌های سوزن، تور، گلو... (نگاه شود به معانی گوناگون آنان).

۲. دسته‌ای که صورت آنان بیشتر وابسته به نوع تجربه عملی در قلمرو فعالیت ویژه فاعل است: سرحد / حاشیه / کناره (لب)، ورود / خروج (دهان)، پوشاندن / محافظت (کلاه)، دسترسی به امکان باز کردن و بستن / آغازیدن / محل توجه و اتکاء (کلید)، در معرض دید یا در اختیار بودن (میز)، جدا ساختن / ایستادگی و حفاظت / بلند شدن (دیوار)، تداوم / اتصال / محدودیت (زنجیر)

۳. سرانجام مواردی که صورت آنان بیشتر یک حالت دریافت شده است یعنی مفهومی که از واژه استنباط میشود احساس ما از حالتی است که واژه تصویر سازی می‌کند. نظیر: جوش (پدن)، چرب (بودن)، مایع، آب (آبکی)، ماه، بتون، سطح (سطحی). ۶۹

ب. معنی برخی واژه‌ها از طریق کنش متقابل عمل اجتماعی شکل می‌گیرد و ارجاع آنان، به پیوند عملی و اجتماعی‌ای که برقرار می‌کنند، باز می‌گردد. مانند معنی واژه‌های مشتری، توریست، دنیا، دیار، عروسک، می، ساقی.

ج. مفهوم نهفته و خصوصیت برخی واژه‌ها در امکان دسترسی به چگونگی احساس یا ارزشیابی هاست: این حالت بگونه‌ای تداعی کننده تجربه هاست. واژه‌ها برخوردار از گونه‌ای سنجه کیفی برای ارزشیابی یک مجموعه یا قلمرو شهودی هستند. این دسته از واژه‌ها بیشتر دارای یک جایگاه معناشناسی در عینیت هستند تا جایگاه توصیفی: زحمت، حوصله، میل، زندان، تحمل، راحت، به هم ریختگی... این دسته از واژه‌ها در پیوند با فاعل زبانی است که حوزه معنایی خود را روشن می‌کنند.

دسته بندی‌های بالا در چارچوب چند معنایی، قدری تحلیلی بنظر میرسد، اما با همه مشکلاتی که دارد ما را متوجه بافتاری می‌کنند که در هر واژه جاری است و عمدتاً در تمامی کاربردها می‌توان ردپایی از آن را یافت. آنچه ما «انگیزه» می‌نامیم سرچشمه خود را خارج از زبان و در بستر یک هستی‌شناسی عینی می‌یابد و در واقع

اسکلت ساختمان تجربه آدمی است. با این حال انگیزه به تنهایی نخواهد توانست اعتباری که واژه در پی کسب آنست، بدست آورد، حتی وقتی در همه کاربردها استفاده از انگیزه را بگونه‌ای شاهد باشیم. در حالت حداقلی، می‌توان گفت که یک تقسیم‌کاری بین «شکل و محتوا» یا «عمق و صورت» وجود دارد که موجب تغییری در نمای انگیزه به صورت جابجایی و یا غنی سازی می‌گردد. ما در اینجا شاهد روندی خواهیم بود که موجودیت آن از موضوعیتی که انگیزه در آن بکار رفته و نمایی که در آن جایگاه یافته است، ناشی می‌گردد. این روند همانا روند شکل‌گیری معنای واژه‌ها است و در این کارکرد است که خواهیم توانست موارد گوناگون استفاده از یک واژه را توضیح دهیم. بدین ترتیب معنای یک واژه می‌تواند بر پایه سه عنصر انگیزه، نما و موضوع شرح داده شود. این سه در عین حال که قابل تفکیک و تشخیص از یکدیگرند به همان میزان در پروسه سازمان‌یابی معنا، در هم تنیده‌اند.

#### ۴.۴. برش انگیزه در ساختار معنا

در برخی واژه‌ها بار ساختار معنا بیشتر بر لایه انگیزه سنگینی می‌کند. بدین ترتیب که معنا تنها در جابجایی انگیزه و گذر آن از قلمرویی به قلمرو دیگر (با از دست دادن یا اضافه کردن بار خود)، متغیر می‌شود بدون آن که این انگیزه، مضمون و هویت خود را به کلی از دست دهد. برای نمونه، انگیزه واژه «پنجره» مفهومی از گشایش و یا هر گونه گشودگی را داراست. گشایش از درون (فضایی معمولاً با محدوده معلوم) به سوی بیرون و فضایی باز یا به آنسوی. کاربرد پنجره اتاق، پنجره تهران، پنجره ارتباطات، پنجره رویا، پنجره فکر، پنجره‌ای به سوی زیبایی، پنجره تازه به دنیا، پنجره فرصت، پنجره نشاط و شادی، و یا در حوزه کامپیوتر کاربرد پنجره ویلاگ، پنجره پوشه‌ها، پنجره چت ... نشان می‌دهد که علیرغم تفاوت در گونه و جایگاه استفاده از این واژه، در تمامی موارد انگیزه به قوت خود باقی است. انگیزه واژه بازار، پسینه و بافتاری چون فضایی واقعی یا مجازی دارد که در آن داد و ستد بر اساس عرف و رفتاری معین صورت می‌گیرد به مانند بازار عطاران، جمعه بازار، رونق بازار کتاب، بازار شایعه و دروغ، بازار سیاست، بازار آزاد، بازار بورس، بازار جهانی، بازار داغ، بازار پیش فروش، بازار یابی، بازار شکستن، بازار کساده، بازار گرمی، بازار داشتن، بازاری بازی، بازار کار من، دیزی بازاری، بازار شیرین، تکان خوردن بازار، چشم بازار را درآوردن و... در هریک از این کاربردها، حضور انگیزه واژه (گاه بصورت رقیق) قابل ردیابی است. در واژه موج انگیزه در تمامی کاربردها حضور فعال دارد و مستقیماً در شکل‌گیری معنا دخالت می‌کند. این تبیین «جابجایی و حرکت توأم با افت و خیز چیزی بر اثر نیروی وارده از بیرون که عمدتاً نقطه آغاز و پایانی بر آن متصور است و میتواند آرام یا دارای شدت باشد» بعنوان انگیزه واژه موج در تمامی کاربردها قابل مشاهده است. موج دریا، موج جمعیت او را با خود برد (جریان تند و ناگهانی)، واقعیت مانند یک موج برق از مغزش گذشت، موج انقلاب، موج انفجار، موج کوتاه (رادپو)، موج ساکن (فیزیک)، موج پارچه، موج برداشتن، موج دادن، موج داشتن، موج زدن، موجدار، موج شکن، موج سواری، موج گاه، موج گیری و موجی نومه‌هایی از آنند.

#### ۴.۵. برش نما در ساختار معنا

در برخی واژه‌ها گاه به سختی می‌توان انگیزه آنان را از پس نماها

و در کاربردهای گوناگونشان، زیر یک مجموعه یا یک تبیین دقیق، رد یابی کرد. اینگونه واژگان در گذر زمان و در پروسه تحولات اجتماعی یا بستر ابعاد گوناگون دریافت حسی، انگیزه شناخته شده خویش را در گردونه‌ای از زایش و دگرسانی قرار داده‌اند. این باززایی و دگرسانی که به توانایی ذاتی و پویا و گستره مفهوم انگیزه مربوط می‌شود، معمولاً به آفرینش انگیزه‌هایی دیگر می‌انجامد. برای نمونه واژه آدم را می‌توان مطالعه کرد. ۷۰ به سختی می‌توان یک انگیزه عام برای این واژه در نظر گرفت و بیشتر باید آن را در بررسی زیر مجموعه‌ای از انگیزه‌های ویژه شناخت. به چند نمونه اشاره کنیم؛ سیب با آدم (نخستین بشر)، آدم با آدم خوش است (یک نفر، یک فرد)، آدمی را آدمیت لازم است، بنی آدم اعضای یکدیگرند (گونه انسان)، آدمی خورند اغلب مردمان، آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست آدمی از نو باید ساخت و از نو عالمی (انسانیت)، در میان آدم بودن، آدمیان را سخنی بس بود (مردم)، صبر کنید آدم را می‌فرستم دنبال شما (خدمتکار)، رفتارش تازگیها به آدم می‌ماند، آدم بشو نیست (مؤدب و با تربیت)، آدم دارید تا کارتان را انجام دهد (فردی با نفوذ، پارتی)، او آدم فلانی است (دست افزار کسی بودن).

#### ۴.۶. برش موضوع در ساختار معنا

در برخی واژه‌ها این بیشتر لایه موضوع است که در ساختار معنا نقش پر رنگتری دارد. بدین صورت که ساختار معنا بنا به موضوع و موقعیت کاربرد واژه و اوضاع و شرایطی که انگیزه در آن قرار می‌گیرد، سامان می‌یابد و انگیزه تنها چون چراغ راهنما، جهت دهنده مسیر موضوعیت یافتن چیزهاست. در اینجا به گونه‌ای، دست و پای واژگان در زبان بسته است و بنا بر موضوعیت کاربردشان و پذیرش آنان تحت شرایطی ویژه و متفاوت، معنا می‌یابند. چند مثال بیابوریم؛ آچار فرانسه می‌تواند یک ابزار یا فردی باشد که همه کار از دستش بر می‌آید. آچار فرانسه بنا به گونه کاربرد و در شرایطی که از آن استفاده می‌شود، مورد پیدا می‌کند. از اینرو در بازی گفتار می‌توان با بهره بری از مجاز با گذر از مصداق «ابزار» به «فاعلی فعال» گفت: علی آچار فرانسه است، یا در کاربردی دیگر اینبار با لحنی تحقیرآمیز گفت: او شده است فقط آچار فرانسه کارخانه شان. رخ‌نمایی واژه جاسیگاری هرچند مربوط می‌شود به ظرف ویژه‌ای، اما، لزوماً می‌تواند ریخت مشخصی نداشته باشد. بنابراین ارجاع جاسیگاری افزون بر ظرفی بنام جاسیگاری می‌تواند به هر چیز دیگری باشد نظیر یک نعلبکی، یک دستمال کاغذی یا بطری نوشابه و یا هر چیزی که (حداقل) در زمان معینی کاربرد دیگری نداشته و می‌تواند محل حفظ و نگهداری خاکستر یا ضایعات دخانیات باشد. در یک موقعیت خاص، واژه جاسیگاری در جمله «آن جاسیگاری را رد کن بیاد»، برای مخاطب می‌تواند مثلاً یک استکان باشد. لایه موضوع یا اوضاع و احوالی که کاربرد واژه موضوعیت می‌یابد در شکل‌دهی بمعنای واژه صحنه نقش نخستین را دارد. به این کاربردها توجه کنیم: صحنه تئاتر (نمایش)، حوادث پشت صحنه (یک فیلم یا یک موضوع)، برگشتم و به صحنه پشت سرم نگاه کردم (منظره‌ای واقعی یا خیالی)، نوازندگان ارکستر بترتیب وارد صحنه شدند (مکان)، صحنه جنگ (کاربرد مجازی در بازسازی تصویر یک رویداد)، این فیلم صحنه دارد (منظره خلاف عفت

عمومی). همانطور که مشاهده می‌شود دستور زبان نقشی اساسی برای فهم لایه موضوع دارد. چراکه، این در جمله یا اصطلاح است که موقعیت کاربرد واژه تعیین می‌شود.

- بسیاری از واژه‌ها نیز ساختار معنایی خود را با حضور هر سه برش یا لایه انگیزه / نما / موضوع بطور همزمان در زبان ثبت کرده‌اند. واژگان زاویه، موازی، مخرج مشترک با آن که کاربرد ویژه و تبیین شده‌ای در ریاضی دارند ولی خارج از این حوزه چون واژه‌هایی نظیر باز، بسته، مرز، قلمرو در شرایط گوناگون، نما‌های متفاوتی بروز می‌دهند.

چنان که گفته شد انگیزه می‌تواند یک واحد معناشناسی قابل تبیین در مجموعه‌ای از مضمون‌های متنوع و در عین حال هم‌خوان باشد. اما، با این حال، توان آن فقط در یک واحد معناشناسی که قادر به رخ‌نمایی در کاربردهای متفاوت باشد، نیست. انگیزه می‌تواند همچنین در خود تراکمی از موضوعات را به ثبت برساند. موضوعاتی که پیش از این، در بازی با انگیزه بنمایش در آمده‌اند و همزمان با اسم چیزها حضور می‌یابند بدون آن که مصداق مشخصی داشته باشند. مانند واژه کبوتر که داری انگیزه‌های بسیارغنی، رنگ گرفته از موضوعاتی نشاندار است: آزادگی، پاک، زیبایی، نرمی، سبکی، نمادی مذهبی و مقدس و صلح و می‌بینیم که معنای آن آزادانه در واژه و در کنار دیگر انگیزه‌ها شکل می‌گیرد.

به مثالهایی در باره واژه دیگری مانند مدرسه بپردازیم؛ ۱. خیابان از مدرسه پیداست (موقعیت جغرافیایی) ۲. او اهل مدرسه رفتن نبود (نبود گرایشی در زندگی) ۳. جمعه مدرسه ندارم (فعالیت زمانبندی شده در روزها و هفته‌ها) ۴. مدرسه ممنوع کرده است (نهاد آموزشی رسمی دارای صلاحیت) ۵. او متعلق به مدرسه اصفهان بود (گونه‌ای طرز تفکر) ۶. مدرسه ما در همه مسابقات برنده شد (یک اکیپ ورزشی) ۷. تحصیلات متوسطه را در مدرسه خوارزمی گذرانده بودم (تجربه زمان دار یک فرد). در مورد این واژه، ما با دو مشکل مواجهیم. نخست آن که آیا یک هسته مرکزی معنا در تمامی کاربردهای مدرسه وجود دارد؟ و دوم آن که آیا می‌توان برای واژه مدرسه یک معنای نخستین قائل بود. پاسخ ما به پرسش نخست به روشنی مثبت است، اما جواب پرسش دوم اندکی پیچیده است. در این مورد می‌توان گفت که در کاربردهای گوناگون واژه مدرسه، برخی انگیزه‌ها قابل شناسایی هستند و در تعهد به قوانین دستور زبان، نما می‌یابند. در مثال (۱) که معمولاً به عنوان معنای پایه‌ای مدرسه فرض می‌شود، ما، در واقع، دورترین رد انگیزه واژه را می‌یابیم. در این مورد جنبه مکانی/ فضایی و جغرافیایی (محل عبور، خیابان، کوچه، ساختمان، دیوار، در ورودی...) نمای واژه را می‌سازند. اما در مثال (۲) نما، جنبه کارکردی انگیزه (برنامه، پروژه، دورنمای انتقال دانایی) را تا مرز تأثیرات جانبی در بر می‌گیرد. در مثال (۳) نما حامل یک حضور بلافاصله است که بعد روندی از امور جاری در این محل (یعنی تولید، انتقال یا کسب دانش و تربیت) را دارا است. در مثال (۴) نما تکیه‌ای است بر جنبه تولید و انتقال آن چه که در این محیط برای آدمی متصور است. یعنی آن چه که در حوزه یک ساختار روانشناسانه مشترک ما و در یک سامان هماهنگ فهم عمومی ۱۷۱ از آن سازمان یا محیط (مدرسه) انتظار داریم. نمای مثالهای



دنبال می‌کنیم تضمین نماید. تضمینی که باید سه جنس زیر را دارا باشد تا منظور ما را برساند؛ ۱. نگاه پدیدارشناسانه یعنی صورتی از دریافت حسی معناشناسی در پیوند با کاربردهایی که آنان را مجازی می‌نامیم و جنبه استعاره‌ای بودن آنان قوی است را شامل شود، ۲. پتانسیلی که به بازسازی زبانشناسانه بیانجامد، ۳. نظریه‌ی صورتها که مشخص کننده‌ی گونه و چگونگی سازماندهی و مختصات استعاره‌ای وابسته به آن خواهد بود را در بر بگیرد.

انگیزه‌ها معمولاً عمق‌ها هستند. مواد نخستین یا تکیه‌گاه‌اند. حمل کننده تدارکات لازم برای عملیات ناماسازی یا موضوعیت‌یابی‌اند که خود را به گونه‌ای ویژه، پایدار کرده و سپس با جای دادن خود در سازمان‌یابی واژه‌ها در زنجیره‌ی نحوی، معنای خود و جمله را شکل می‌دهند. ولی باید توجه کرد واژه‌هایی نیز هستند که اساساً بدون انگیزه‌اند (نامهای ویژه یا تخصصی) یا دارای انگیزه‌ی عام، که خود وارد فراگردی از زایش انگیزه‌های دیگر شده‌اند (مانند واژه‌ی آدم یا مرد).

نما، بر پایه‌ی نظریه‌ی صورتها، واسطه‌ای میان شکل و محتوا یا عمق و صورت است و مهیاکننده‌ی انگیزه برای ورود به صحنه‌ای که برخی از توانایی‌های خویش را به نمایش گذارد. نما، بخشی کاهش‌یافته یا بُعدی از ابعاد انگیزه را در یک ترکیب نحوی یا جمله بر ملا می‌کند، لیکن پتانسیل انگیزه در واژه محفوظ می‌ماند. حتی اگر انگیزه به حوزه‌هایی وارد شود که از جنس خود نباشد مانند واژه صندوق که از صندوق آهنی تا صندوق پستی و در گستره‌ای دیگر قیر یا تابوت (یک چند در این بساط بازی کردیم) رفتیم به صندوق عدم یک یک باز (خیام)، نهفتند صندوق او را به خاک ندارد جهان از چنین کار باک (فردوسی)) و یا با ورود به فضاهای دیگر، از صندوق بازنشستگی و صندوق بین‌المللی پول تا محلی برای دریافت یا پرداخت پول بجا‌ی صندوق بانک،

یا حتی یک ماشین در جمله «صندوق قراضه را بیار بریم» دامن می‌گسترند. کاربردهایی که به آن مجازی یا استعاره می‌گوییم، نقشی کلیدی در انتشار و یا نقطه‌ی عزیمت انگیزه برای فعالیت دریافت حسی که به آن وابسته است، دارد. در این جاست که به مشکلی که پیش از این اشاره رفت یعنی تبیین دقیق انگیزه، برمی‌خوریم. انگیزه فقط برآمده از فعالیت دریافت حسی ماست. می‌بینیم که در مورد صندوق که بافتار و پسینه‌ای از نگهداری

(۵) و (۷) به انگیزه نزدیک‌ترند در حالی که نمای (۶) در تأثیر از موضوعیت کاربرد (فعالیت‌های مختلف در این قلمرو)، با کمی دوری از انگیزه و در عین حال وابسته به ایده‌ی تجمع، تراکم و پروژه تربیتی، شکل می‌گیرد.

### ۵. تلاشی برای تعریف سه وجه ساختار معنا: انگیزه، نما و موضوع

در کارزار شکل دهی به معنای واژگان، تقدم یا تأخیری برای هر یک از لایه‌ها نمی‌توان قائل بود و هر سه، همزمان، اما با نقشهای متفاوت و البته با چگالی‌های متغیر، بدنه‌ی معنا را می‌سازند. به گفته‌ی دیگر، ما در برابر سه شیوه یا سه وجه یگانه‌سازی و شرح معنا در دایره‌ی تأویل قرار داریم. اگر در گرد این دایره سوار بر انگیزه بگردیم، خواهیم گفت که انگیزه‌ها در موضوعات، نما می‌یابند. نماها در موضوعات (محل تجلی انگیزه‌های واژگان) و آشکارگی ابعاد گوناگون معنا و همچنین شیوه‌های مختلف ثبات معنا هستند. آخرین ناحیه این دایره تأویلی، که مربوط به پیوند موضوع به انگیزه است، توجه ویژه‌ی ما را در تمامی مباحثی که به استعاره باز می‌گردد برمی‌انگیزد. در اینجا ما از یک «قرار داد بازسازی» معنا سخن نمی‌گوییم بلکه به امر عرضه در سه زمان یا سه وجه روندمند نظریه‌ی صورتهای معناشناسی اشاره داریم. اینک به هر یک از این سه برش بطور جداگانه نگاهی گذرا می‌اندازیم.

#### ۵.۱. انگیزه

تبیین واژه‌ی انگیزه اسان نیست. معرفی آن در چارچوب یک الگوی گشتالتیست، نمی‌تواند به تنهایی پاسخگو و یا دربرگیرنده‌ی آنچه در پس این مفهوم نهفته است، باشد. زیرا استفاده مفهوم الگو در معنای پدیدارشناسی آن، خطر افتادن به دامن مسئله پدیده‌های

لحظه‌ای و فوری را با خود به همراه دارد در حالی که درست برعکس ما بدنبال بیان مفهوم انگیزه در مسئله فردی سازی و هویت بخشی صورتهای در گذر یک پروژه و در یک خط سیر هستیم. یعنی صورت باید در یک فعالیت بالنده و سازنده پیوند با ...، دسترسی به...، گشایش به سوی... و گونه‌ای تشویش بدست آوردن قلمروهای جدید و سازندگی فهمیده شود. حساسیت بر واژه‌ی صورت برای آن است که این صورت باید بصورت صورت پیوندها دریافت شود تا مفهومی که از این بافتار



و محافظت دارد، ما، به انتشار دامنه استفاده از واژه تا نما-گیری در حوزه‌های دیگر ناشی از همان دریافت حسی، می‌پردازیم. بطور خلاصه می‌توان گفت که برای شرح مفهوم انگیزه در چارچوب نظریه صورت‌ها، ما نیازمندیم به الف. مبادله میان ابعاد معناشناسی که موجب ثبات در ساختار سازنده انگیزه می‌شود. ب. گشایش و حساسیت در چارچوب موضوع و موقعیتی که انگیزه در آن شناور است، ج. سازماندهی فعال که از امکان هویت یابی ناشی از کارکرد فرازبانی، فراتر است، د. مجوز داشتن از چنین سنخ‌ی از سازمان‌یابی برای رفتن به فراسوی تقسیمات سنتی نظیر واژک، واژه، جمله، متن.

## ۵.۲. نما

در بحث نما یا رخ‌نمایی معنا، راه کوتاه‌تری در پیش داریم. اساس کار باز می‌گردد به معناشناسی در سطح واژگانی - دستوری. حوزه‌ای که به نظر می‌رسد «زبان‌شناسی حوزه ادراک» به اندازه کافی بروی آن کار کرده باشد. ما، به واسطه این لایه، تمامی فرایندهای ثبات‌دهنده و هویت‌بخشی واژگان را (که البته هنوز واژگان نشده‌اند) نشانه می‌رویم. فرایندی که از آن سخن می‌گوییم همان مرمت کاری میان شکل / محتوا (یا عمق / صورت) و چشم‌انداز است. در این لایه است که تمامی عملیات دستور زبانی که در بستر موضوعیت برقرار است، مشاهده می‌شود. نما در دستگاه نظری ما، لحظه‌ای دورادور و (کم و بیش) شبیه برش «ندیشیده‌های برآمده از دریافت حسی» ۷۲ هوسرلی است با این تفاوت بنیادین که دیگر با واحدهای مستقلا هویت یافته روبرو نیستیم. بلکه با نمای واحدی سر و کار داریم که مشخصات «آنچه را که می‌جوید» می‌توان شناسایی کرد.

زمانی که نماها در کار استخدام انگیزه‌ها برمی‌آیند، با خط‌ربط‌های قابل انعطاف آنها بازی کرده و آنچه در سرخط‌های نخستین آنها دیده می‌شوند یا بطور بالقوه در آنان وجود دارند، مورد استفاده قرار می‌دهند. نماها از یک نظریه استاندارد صورت‌گشتالتیست ناشی می‌شوند. یعنی حاوی زمان مشخص، موجودیتی برای خود در درون و حضور گزاره، ساختار شکل و محتوا، و سرانجام یکپارچگی واحدی که در شناسایی عملی یکدیگر شکل می‌گیرند، هستند. در عین حال نماها دارای افق و چشم‌انداز کم و بیش غنی و مشخصی می‌باشند. افقی درونی که برخاسته از یکپارچگی فرم است و افقی بیرونی که مربوط به حوزه موضوعی می‌شود. درست است، زمانی که بطور خودبخودی سخن می‌گوییم، نماها تنها در پیوند با مقولاتی دریافت می‌شوند که خود اجازه دسترسی به آنها را به ما داده‌اند، اما، با این حال باید نماسازی را به مثابه فازی در پایداری معنا، دانست. برای نمونه به نمای واژه در به عنوان اسم، حرف اضافه یا پیشوند توجه کنیم. ۷۳ انگیزه این واژه را می‌توان مجموعه‌ای از مفاهیم زیر دانست: محل یا عمل ورود (یا خروج)، تداخل، گذر، نفوذ، رسوخ به فضای دیگر، راه دسترسی، نشانه روی یک جهت، جدا سازی، تداوم. حال وقتی این واژه در صورت اسمی آن به کار می‌رود، (و انواع نماها در کاربرد ثابت دائم یافتند)، حضور انگیزه را به خوبی می‌توان احساس کرد: در خانه، در بطری، بخت باز باید از آن در که یکی چون تو درآید، روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید (سعدی)، از هر دری سخن گفتن (ورود به موضوعی جدید)، یکی به سر و یکی به درشان زده شد (ماتحت).

به هفتم در از عالم تربیت (بخش هفتم کتاب)، این آزاد مرد وکیل در این پادشاه بود (دربار)، نخستین در از من کند یادگار (مرحله)، کافر از بیم توقع برود تا در چین (مرز). اما نگاهی به تمامی کاربردهای «در» بصورت حرف اضافه و پیشوند و حتی در حالت فعلی آن دریدن، نشان می‌دهد که انگیزه جایگاه‌های دیگر این واژه در دستور زبان، تا چه اندازه به انگیزه در در کاربرد اسمی آن، نزدیک و منطبق است و بافت آن مضمونی از درون، ورود، داخل، گذر، نفوذ، جدا سازی و ... را دارا می‌باشد. می‌توان گمان برد که این ساختارهای دستوری متفاوت از یک ساختار ابتدایی منشاء گرفته باشند چرا که در هر یک از نماهای (پیشوندی و حرف اضافه‌ای) این واژه، چه در ظرف مکانی و یا زمانی، چه در بیان کیفیت یا حالت، این مفاهیم قابل ردگیری و استخراج هستند.

## ۵.۳. موضوع

واژه‌ها و ساختارها به عنایت انگیزه‌ها و نماهای واژگانی و دستور زبانی، مدخلی هستند به سوی موضوعاتی (در حال زمینه سازی و شکل‌گیری) که ابعاد وجودی و امکان دسترسی به معنا را فراهم می‌آورند. تمامی موضوعات بر پایه، برخی، صورت‌های نوآوری شده معناشناسی در تباری کم و بیش زودگذر و ناپایدار سه جنبه شرح معنا، استوار خواهد شد.

یک موضوع یا بطور عام‌تر یک سازمان موضوعی، نشانه‌ای از اسباب هستی‌شناسی جهانی یا گستره‌ای در برابر فهم نیست و مفاهیم پدیدارشناسی یاد شده در تبیین موضع، به اندازه کافی در برگزیده نیستند. لایه موضوعی معنا در واقع لحظه‌ای است که فعالیت زبانی در مواجهه با (واقعیت یا موقعیتی) بیرون از خود قرار می‌گیرد و عینیت‌یابی آن توسط خود زبان و برای زبان در خط سیری که ثباتی گذرا دارد، انجام می‌گیرد. موضوعیت پای مصداق‌ها را به میان می‌کشد اما با زیر پوشش خود گرفتن آن و یا لاقط با شرط گذاری برای هویت یابی آنان.

هیچ نمایی ثابت نمی‌پذیرد مگر در مسیر موضوعیتی که در آن قرار می‌گیرد چنان که هیچ موضوعی به آخر نمی‌رسد مگر در یک نما یا مجموعه‌ای از نماهای همزمان که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. برخلاف نماها و زمانی که برای پایداری آنان لازم است، پیوند بین زمان یک خط سیر (قطب کارکرد تعبیری) و ساختار مسیر طی شده (قطب موضوع شکل گرفته)، اجباری یا درون‌زا نیست. برش موضوع، پیرو اصول دستور زبانی است، همان قدر که پیرو ضابطه‌های قابل فسخ است نظیر تمامی چیزهایی که تحت تأثیر امور زیبایی‌شناسی، بلاغت زبانی، حوزه سخنوری و گفتار یا عمل اجتماعی قرار می‌گیرد. موضوع، یک تأویل ثانوی نیست که پس از انگیزه و نما بیاید. بلکه همواره از پیش به مثابه شرایطی که به چانه‌زنی برای تجلی معنا می‌پردازد، حضور دارد. موضوع، شرایط و اوضاع و احوالی است که نما در آن جان می‌گیرد. آنچه پیش از این به عنوان منطق وابستگی و دسته بندی واژه‌ها، کاربردهای اسمی و مختصات درون‌زا و مصداق‌ها آمد، همگی در این سطح مطرح‌اند یعنی در چارچوب موضوعیت ویژه‌ای که واژگان‌نمای خود را برآمد بخشیده‌اند و این همان امر موضوعیت یا امر موجودیتی است که گورویج از آن یاد می‌کند.

واژه حال را در نظر بگیریم. اصول دستوری یا جایگاه گفتار، به مثابه موضوعیت وارد عمل می‌شوند (تا بر بستر انگیزه سیال

شبهه یک کلید یا پله‌ای که مثلاً برای نیافتادن بچه، نرده‌ای قفل کردنی و دارای کلید برای آن نصب کرده باشند، داشته باشد. در مورد کلید شیر آیا می‌توان موقعیتی ویژه را تصور کرد که در آن بستر، کاربرد این ترکیب معنا داشته باشد و انگیزه شیر (مایع، خوردنی، ویتامین...) نقش موضوع کلید را به عهده گیرد؟ همینطور است عبارت \* پنجره کوه که به سختی قابل فهم است چرا که بین انگیزه پنجره (گشایش و یا هر گونه گشودگی درون فضایی معمولاً با محدوده معلوم، به سوی بیرون و فضایی باز یا به آن سوی) و انگیزه کوه (انبوهی از چیزها، صلابت، قدرت، بزرگی، ایستادگی، سختی...) گونه‌ای بحران و عدم تجانس احساس می‌شود تا جایی که انگیزه کوه نمی‌تواند زمینه ساز موضوع برای نمای انگیزه پنجره گردد.

موضوعات جدید، موجب پیدایش انگیزه‌های جدید است که گاه بطور دائمی در زبان می‌مانند و می‌توانند در واژه‌ها و در زبان رشد و گسترش یابند. باید مجدداً تاکید کرد که این سه فاز معنا، به طور دائم زندگی مشترکی را در گفتار یا متن ادامه می‌دهند. یک زنجیره دستور (زبانی) می‌تواند هم‌زمان این فازها (انگیزه، نما، موضوع) را به روز کند. وقتی می‌گوییم: منظره پس از نبرد، آدم آهنی، گل محمدی در دشت، استراحت جنگجو، نرمی گوشت، شب و لحظه... در واقع همه فازها هم‌زمان در کار آفرینش معنا هستند چنان که این حکم در مورد کاربردهایی که مجازی می‌نامیم نیز صدق می‌کند مانند کاربردهایی چون قیافه گرفتن یا سر به هوا بودن که انگیزه‌های باثبات را به حالت سیال با قرار دادن در موضوعیت ویژه (موقعیت گفتار یا اوضاع و احوال تثبیت شده) رها کرده است.

#### و به عنوان سخن پایانی

آن چه در پیش آمد بی شک مقدمه‌ای بیش بر تئوری صورتهای معناشناسی نمی‌تواند باشد و امید است تا در فرصت‌های بعدی بیشتر بدان پرداخته شود. با آن که این نظریه ادعای جهان‌شمولی و پاسخ‌گویی به تمامی امور پیچیده معناشناسی در زبانهای بشری را ندارد لیکن جایگاه مناسبی برای نقد دیگر نظریات معناشناسی یافته است و با این حساب بهتر است آن را پیش هر چیز، پروژه‌ای برای تحقیق دانست.

و بی‌ثبات آن، نمای واژه را در صحنه ظاهر کند. فهم فوری و بلافصل ما از این واژه زمان حاضر و اکنون است اما می‌دانیم که این انگیزه، متحول شده و گستره آن به بیان «وضعیت جسمی، حالات روحی، چگونگی و کیفیت، شور و نشاط، جریان امور و...» انجامیده است. در این جا قواعد دستور زبان چون موضوعیتی برای انگیزه‌ها حاضر می‌شود. مثلاً هر یک از افعال زیر جایگاه یا موضوعی هستند که جهت معنای حال را روشن کرده و واژه نامدار می‌شود: حال آمدن، حال آوردن، حال دادن، حال داشتن، حال کردن، حال (کسی) برگشتن، حال بهم خوردن، حال بودن، حال گرفتن و انبوهی دیگر از کاربردها در این افعال و در دیگر مشتقات دستوری این واژه.

با این حساب، دعوای همیشگی در داوری بین معنا (چون اولین و جوهر) و مصداق (چون ثانوی و چیزهای عینی در خود) بیرون از قلمرو زبانی، بیهوده است. زیرا بدون پادرمیانی موضوعیت معناشناسی و بدون یک دریافت پدیدارشناسی از مصداق که به همان میزان که ساختار است، ما را به ملاقات جهان می‌برد، وارد جرگه دعوای زرگری می‌شویم و از حق یکی در برابر دیگری دفاع می‌کنیم. اگر در پی یک پیش فهمی هستی‌شناسی زبانی هستیم، باید بپذیریم که پیوند بین واژه‌ها و چیزها، پیوند میان دو عبارت از پیش ساخته نیست، یک پیوند خانوادگی و دو شیوه ثبت در مجرای یک بستر پدیدارشناسی است.

موقعیت کاربرد یا موضوع می‌تواند گاهی فضای متن و ساختار گرامری باشد. در ترکیب عاشق بد بخت یا انقلابی خسته، هر واژه بطور جداگانه در بستر انگیزه خود رخ می‌نمایند و موضوع، نتیجه دهنده نما در هر زنجیره دستوری است، اما در عین حال شاهد افق معنایی جدید در ترکیب هستیم و دو صفت بدبخت و خسته، واژگان عاشق و انقلابی را با آمیزش فضاهای موضوعی هریک در این زنجیره، به حوزه معنایی ویژه، ترغیب می‌کنند. گاهی یک ترکیب مانند (اسم ۱) + (اسم ۲) در زنجیره دستوری، دادوستدی میان خود برقرار می‌کنند که امکان دریافت معنا در سامانه فهم مشترک آدمیان را فراهم می‌کند. وقتی می‌گوییم کلید در و کلید رازها یا پنجره اتاق و پنجره دل، در تمامی مثالها (اسم ۲) نقش موضوع برای انگیزه (اسم ۱) را بازی می‌کند تا نمای هر یک از

واژگان بطور جداگانه ولی در یک خط سیر، تجلی یابد. چنان که اگر بخواهیم از ترکیب کلید پرده یا کلید پله یا کلید شیر استفاده کنیم، در برابر یک ساختار غلط معناشناسی یا دچار گیجی می‌شویم چرا که انگیزه پرده یا پله یا شیر خود به مثابه موضوع برای (اسم ۱) عمل کرده و اجازه حضور (نمای) انگیزه کلید را نمی‌دهند مگر آن که در وضعیت ویژه‌ای باشیم که مثلاً اشاره به شکل کلیدی روی پرده یا پرده‌ای



- ۱۹ نک. احمدی، بابک (۱۳۷۰)، ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز، ص ۴۶۱  
Cf. Traban J (۱۹۹۲), Humboldt ou le sens du langage, Liège, ۲۰  
Mardaga, P. ۸
- ۲۱ Métalinguistique  
۲۲ Ontologie  
۲۳ Epistémologie  
۲۴ ویلیام فون هومبولت با طرح نظرات خود تأثیر عمیقی در جایگاه فلسفی زبان و فلسفه زبان بویژه نزد برجسته ترین فیلسوف های آلمانی بر جای گذارد. از میان آنان نیچه، کاسیرر و هایدگر بهره بیشتری از بینش هومبولتی بردند. نگاه هایدگر به زبان در همین راستا است: «ما محصور زبان هستیم و زبان نمی تواند دلالتی به واقعیت خارج از خود داشته باشد. اگر واقعیت را داده ای خارج از زبان بدانیم، راهی برای شناخت نخواهیم داشت. واقعیت جز واژه ای درون زبان نیست و همچون هر واژه دیگر توانایی خروج از محدوده زبان را ندارد. آدمی درون زبان جای دارد و وابسته به آن است. هرگز نمی تواند به خارج گام نهاده و آن را از جایگاهی دیگر بنگرد. ما همواره گوهر زبان را از جایگاهی می بینیم که خود زبان به مامکانش را می دهد» نک. احمدی، بابک (۱۳۸۱)، هایدگر و پرسش بنیادین، تهران، نشر مرکز، ص ۳۹۳
- ۲۵ Formes symboliques  
۲۶ Id. Cassirer E. (۱۹۲۳)  
۲۷ Référence  
۲۸ Désignation  
۲۹ Cf. Langacker R (۱۹۸۷, ۱۹۹۱), Foundations of Cognitive Grammar, Stanford, Press University  
۳۰ Noème perceptif  
۳۱ Champ thématique  
۳۲ Sémantique interprétative  
۳۳ F. Rastier  
۳۴ در واقع فرانسو رستیه در آثار خویش از جمله معناشناسی تعبیری (-) Cf. Ra (tier F (۱۹۸۷), sémantique interprétative, paris, puf مسير گذر از ساختار گرایی را بخوبی هموار می کند و با توجه به آن که بعضاً مهیا کننده بسیاری از محصولات فکری «تئوری صورت های» کادیو - ویزیتی است لیکن بنظر می رسد آنجایی که وی از حرکت باز می ایستد، نظریه صورت های معناشناسی (انگیزه) نما / موضوع) به حرکت در می آیند. بگفته ویزیتی، این نظریه، سبقتی از دست راست آرای رستیه است (۱۶ ژوئن ۲۰۰۲ - سمینار حلقه معناشناسی (indexical) - واقع Aubeterre sur Dronne در
- ۳۵ Linguistique cognitive  
۳۶ Forme Schématique  
۳۷ A priori  
Cf. Heidegger M (۱۹۶۲-۱۹۷۱), Qu'est-ce qu'une chose ?, ۳۸  
paris, Gallimard, p.۲۰۴-۲۱۴
- ۳۹ Nécessaire  
۴۰ Possible  
۴۱ از نظر لانگاکر (۱۹۸۷: ۱۷) اصلی ترین سؤال در یک تئوری زبانشناسی طبیعت معناست و اینکه چگونه آن را می توان به حساب آورد. معنا یک پدیده شناختی (حوزه ادراک) است و باید بدین رویه آنچنان که شایسته است مورد بررسی قرار گیرد. معنا یک ساختار مفهومی است که از یک کارکرد شناختی حاصل می شود.  
۴۲ Id. Cadiot & Visetti (۲۰۰۱), p.۱
- ۴۳ دلیل ناکافی بودن مدل کانتی و عدم پاسخ گویی به دغدغه توضیح ساختار معنا هم این نکته است که رسالت مدل یاد شده عبارت از مشروعیت دادن به مجموعه قضاوت های آدمی به یک تجربه مشخص و شکل گرفته است. تجربه ای در کاربرد دائم و برخاسته از عینیتی که به اقتضای محیط مضمون یافته و در یک ساختار واحد و سیستماتیک ارائه میشود. در واقع در دستگاه نظری کانت تئوری فرم وجود ندارد، چرا که از نظر وی، صورت ها موضوع قابل تجربه نیستند بلکه، ارزشهای موضوعات عینی به حساب می آیند و با آنها چون «امور جهانشمول» در گذر روند قضاوت زیبایی شناسی برخورد می شود.
- ۴۴ از نظر کولیولی حروف ربط نظیر اما، اگر، بنابراین، پس، در نتیجه، ... صورت های مجازی پایه هستند که آنان را صورت الگومند می نامد. وی معتقد است که تجزیه و تحلیل حروف ربط به یک باز نمود قطعی (représentation formelle) منتهی می شود که ویژگیهای ثابت و قابل کنترلی دارند. این باز نمود قطعی همان صورت الگومند (شماتیسیم) است که از بازسازی صورت اولیه، صورت های دیگری تولید می کند.
- Cf. Culioli, A. (۱۹۹۰), Pour une linguistique de l'énonciation, vol ۱, Paris, Ophrys, p.۱۱۵-۱۱۶  
۴۵ Cf. Lakoff G, Johnson M (۱۹۸۰-۱۹۸۵) Les métaphores dans

۱ Cf. Cassirer E (۱۹۲۳), Philosophie des formes symboliques, vol.۱, le langage, Paris, Minuit, p. ۲۰

۲ برای واژه motif که در نظریه صورت های معناشناسی یکی از لایه های معنا معرفی می شود، معادل «انگیزه» را برگزیدیم. واژگان زمینه، متن، بافتار معادل های دیگری هستند که می توان برای بیان مفهومی که در دل واژه motif در نظریه صورت نهفته است، در نظر گرفت. با این حال واژه انگیزه از آن رو مناسبتر دیده می شود که با خود مضمون پوشش و سبب را به همراه دارد و هدف ما را در رساندن برشی که در بنیاد معنای واژگان حضور دارد و بر آن پایه بنا به موضوعات گوناگون معنای واژگان نمایانده می شود، بهتر تامین می کند.

۳ Profil

۴ Thème

۵ «معناشناسی حوزه ادراک» معادلی است که برای Linguistique cognitive برگزیده شده است. با آن که دقت این معادل نیز بحث برانگیز است اما به مراتب بر معادل «معناشناسی شناختی» ترجیح داده می شود. عنوان «معناشناسی شناختی» مورد قبول اکثر قریب به اتفاق مترجمان و نویسندگان بوده است لیکن بنظر میرسد استفاده دو واژه هم ریشه ترکیب غربی می سازد که فهم را دشوار می کند.

۶ Visetti - Cadiot

۷ Humboldt

۸ Schématisme

نام یک مکتب در روانشناسی و نام گروهی کوچک (Gestalt) گشتالت به آلمانی از روانشناسان آلمانی پیرو این مکتب در قرن بیستم است که نظریات مکس ورتایمر را مبنای کار خود در زمینه بررسی یادگیری قرار دادند. گشتالت در آلمانی به معنای است. روانشناسان (organization) «یا سازمان (configuration)» «نگاره گشتالت معتقد بودند که گرچه تجربه های روان شناختی از عناصر حسی ناشی می شوند، اما با خود این عناصر تفاوت دارند. آنها معتقد بودند که یک ارگانیزم چیزی به تجربه می افزاید که در داده های حسی وجود ندارد و آنها آن چیز را سازمان نامیدند. طبق نظریه گشتالت ما دنیا را در کل های معنادار تجربه (organization) می کنیم و کلا هر آنچه می بینیم محرک های ترکیب یافته در سازمان هایی است که برای ما معنی دارند. کل، چیزی فراتر از مجموع اجزای آن است. از نظر پیازه نیز گشتالت ساختاری است که دریافت های حسی بدان وابسته اند. وی معتقد است که نظریه صورت یا گشتالت در قلمرو پدیدارشناسی گسترش یافت اما از این حوزه تنها مفهوم بنیادین کنش متقابل سوژه و ابژه را به عاریت گرفت (Cf. Piaget J, Le Structuralisme, Paris, P.U.F., ۱۹۶۸, p. ۴۷)

۱۰ Linguistique cognitive

۱۱ Conscience

۱۲ Théorie du champ de la conscience

۱۳ تاریخچه نظریه صورت های معناشناسی (انگیزه motif) - نما Profil - موضوع (Thème) به مباحث پیویر کادیو (Pierre Cadiot) و فرانسوا نمو (François NEMO) در میانه دهه ۹۰ باز می گردد. این دو طی سلسله مقالاتی در حوزه کالبد شکافی معنا (که عرصه واژگانی و دستور زبان را در بر می گرفت) با طرح مباحثی پیرامون دو محور منطقی تعلق یا وابستگی (logiques d'appartenance) و منطق تطبیق یا سازگاری (logiques de conformité) و سپس نظریه مختصات درونی (Propriétés intrinsèques) و مختصات برونی (-) Propriétés (tés extrinsèques) ، زمینه گسترش نقد نظریات موجود معناشناسی را فراهم آوردند. این روند بتدریج با پیوند به عرصه مباحث معناشناسی اشاره ای (-) index (cale) تنی چند از معناشناسان حلقه مرکز مونروز در پاریس، سرانجام توسط کادیو و ویزیتی پس از انتشار مقالاتی چند با چاپ کتاب خود تحت عنوان «برای یک تئوری فرمهای معناشناسی (انگیزه- نما- موضوع)» در سال ۲۰۰۱ طرح و شرح داده شد. شرح و بسط نظریه منطق تعلق- تطبیق و مختصات درونی- بیرونی را می توان در دو مقاله زیر یافت.

Cf. Cadiot P & Nemo F (۱۹۹۷), Propriétés extrinsèques en sémantique lexicale, Journal of French Language Studies n°۷, p. ۱-۱۹

Cf. Cadiot P (۱۹۹۹), Principe de conformité et génération analogique en sémantique nominale, Verbum XXXI, p. ۳۸۲-۴۰۷

۱۴ Cf. Cadiot P & Visetti Y-M (۲۰۰۱), Pour une théorie des formes sémantiques - motifs, profils, thèmes, Paris, PUF, p. ۲

۱۵ Cognitive

۱۶ Perception

۱۷ A. Culioli

۱۸ Théorie des Formes Sémantiques

۴۶ گفته شیخ اجل: ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی / جهان و هر چه

در او هست صورتند و تو جانی

Ontologie première ۴۷

Cf. Petitot J (۱۹۹۷), *Forme, Encyclopédie Universalise* ۵, p. ۱ ۴۸

Id. Cadiot & Visetti (۲۰۰۱), p. ۶۳ ۴۹

*Théorie du champ de la conscience*, ۵۰

Cf. Gurwitsch A (۱۹۵۷), *Théorie du champ de la conscience*, ۵۱

Paris, Desclée de Brouwer

*Phénoménologie de la perception* ۵۲

۵۳ ترجیحاً برای مفهوم *noème* معادل «اندیشیده‌آمده از دریافت

حسی» را برگزیدم. *noème* اسم مفعول فعل *noëse* یونانی به معنای عمل

اندیشیدن است و از آنجایی که از نظر هوسرل یک پیوند متقابل میان وجدان و

پدیده برقرار است و این هر دو لازم و ملزوم یکدیگراند، *noëse* به فاعل و «من»

ی که می‌اندیشم باز می‌گردد و *noème* به موضوعی که مورد اندیشه واقع می‌شود.

لیکن هوسرل به تقدم *noëse* باور دارد.

Ibid. Cadiot & Visetti (۲۰۰۱), p. ۶۴ ۵۴

Ibid. Gurwitsch A (۱۹۵۷), p. ۲۸۰ ۵۵

*La structure thématique du champ de la conscience* ۵۶

Husserl E (۱۹۷۴), *Recherches logique*, vol ۲, paris, PUF ۵۷

Husserl E (۱۹۷۰), *Expérience et jugement*, paris, PUF ۵۸

۵۹ به اختصار می‌توان این اصطلاح را شامل حال «سرگذشت خویش» دانست

یعنی هر آن چه در زندگی تا کنونی خود شاهد بوده‌ایم: ادراک، تخیل، تعقل، حکم،

آرزو و احساس کردن، خواستن و... در یک کلام وجدان و حالات آن و هر آنچه

به وجدان دریافت شده و می‌شود: Benoist J (۱۹۹۷), *Phénoménologie*,

*Sémantique, Ontologie – Husserl et la tradition logique autr –*

*chienne*, Paris

PUF, p. ۲۴۶-۲۴۷

Beaufret J (۱۹۷۱), *Introduction aux philosophies de l'existence*

: *De Kierkegaard à Heidegger*, coll. Médiations, n° ۸۵, Paris,

Éditions Denoël-Gonthier p. ۱۸۳-۱۸۴

۶۰ مطالعه سه طیف معنا در نظریه صورت‌های معناشناسی، هم دامنه واژگانی و

هم قلمرو دستوری را در برمی‌گیرد. از آنجایی که در این مختصر نخواهیم توانست

به همه ابعاد بحث بپردازیم، لذا در ادامه ضمن بررسی هر دو حالت تکیه ویژه‌ای به

مطالعه واژگان خواهیم داشت.

۶۱ هنری برگسون بر این باور است که: «در یک کلام ما «چیزها» را نمی‌بینیم

بلکه برجسی که بر روی آنان زده شده است را می‌خوانیم و این گرایش هم که

ناشی از احتیاج است، در زیر نفوذ زبان صورت می‌گیرد. زیرا واژه هاربه استثناء

اسامی ویژه) به «گونه» اشاره دارند. «واژه» شناخته‌ترین و عادی‌ترین کارکرد

«چیز» را ثبت کرده و خود را میان ما و چیز جا می‌دهد. واژه، صورت چیز را از

چشمان ما پنهان نگاه می‌دارد. تازه اگر این صورت، از پیش، پشت نیازی که خود،

واژه را خلق کرده است، پنهان نشده باشد.»

Cf. Bergson H (۱۹۴۰-۱۹۷۵), *Le rire, Essai sur la signification*

*du comique*, Paris, PUF, p. ۱۱۷

۶۲ نک. برهان قاطع (محمد حسن خلف تبریزی)، باهتمام محمد معین (۱۳۷۶-۱۳۶۲)،

جلد ۵، انتشارات امیر کبیر، ص ۸۳۱

*Logiques d'appartenance et logiques de conformité* ۶۳

۶۴ نگاه بیدل به معنا بس عمیق است و واژگان را حجاب معنا میدانند: «... روزی

میرزا [بیدل] را در مجلس تواب شکرالله خان با شیخ ناصر علی اتفاق افتاد که با هم

صحبت کردند و این غزل انشد آئینه کیفیت ما ظاهر آرائی/ نهان ماندیم - چون

معنی، بچندین لفظ پیدائی] در میان آمد. شیخ در مطلع آن سخن کرد و گفت

: آنچه که فرمودید که: نهان ماندیم، چون معنی، به چندین لفظ پیدائی، خلاف

دستور است، چه معنی تابع لفظ است، هر گاه لفظ پیدا گردد، معنی البته ظاهر

می‌گردد. میرزا تبسم کرد و گفت: «معنایی که شما تابع لفظ دارید، آن نیز، لفظی

بیش نیست.» (شعری کدکنی، شاعر آینه‌ها، آگه، ص ۲۲) و یا در نظر شیخ محمود

شبه‌ستری الفاظ عاجز در بیان معانی‌اند: «هر آن معنی که شداز ذوق پیدا کجا تعبیر

یابد آن را، چو محسوس آمد این الفاظ مسموع نخست از بهر محسوسند موضوع،

ندارد عالم معنی نهایت کجا بیند مر او را لفظ غایت، معانی هرگز در حرف ناید که

بحر قلمز اندر ظرف ناید.» (گلشن راز) و اوج این همه در آثار مولانا دیده می‌شود.

Cadiot P & Visetti Y-M (۲۰۰۱b), *Motifs, profils, thèmes*,

*une approche globale de la polysémie*, Cahiers de lexicologie

n ۷۹, P. ۵-۴۶

*Étymologie* ۶۶

۶۷ برای نمونه واژه دیو را در نظر بگیریم. دیو به گروهی از پروردگاران آریایی

اطلاق می‌شده ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورمزدا، پروردگاران عهد قدیم

یا دیوان، گمراه‌کننده‌گان و شیاطین خوانده شدند ولی واژه دیو نزد همه اقوام هند

و اروپایی، باستانی ایرانیان، معنی اصلی خود را محفوظ داشته است: deva نزد

هندوان هنوز هم به معنی خداست. Zeus نام پروردگار بزرگ یونانی و Deus

پروردگار لاتینی و Dieu در فرانسوی از همین ریشه است. (برهان، حاشیه دکتر

معین، ص ۹۱۷) از همین واژه ما واژه «دیوانه» (دیو + ان [جمع] + اء [نسبت]) را

داریم (آن که دیو در وی یا روان اش رخنه کرده - بی عقل، بی خرد، مجنون،

نادان). یا واژه «دیوال» = «دیوار» (از: دیو + آر، علامت نسبت، بهار عجم، لغات نامه

دهخدا، لوح فشرده) (جداری که در اطراف خانه بنا کنند بجهت محصور کردن و

حفاظت آن، هر چیزی که فضایی را محصور کند ...) (برهان، حاشیه دکتر معین، ص

۹۱۸). حال کافی است به اشتقاق این واژگان در زبان فارسی بنگریم و برای نمونه

«دیو» می‌تواند به شخصی بدکار اطلاق شود یا آن که دیوانه معنای عاشق یا علاقه

مند بودن به کاری را برساند چنان که «دیوار» معنای مانع و حایل بودن یا جدا

سازی، مقاومت یا انبوه چیزهای چیده شده کنار و روی هم چون کاربردهای دیوار

حاشا، دیوار دفاعی، دیوار صوتی، دیوار گوشتی و... را برساند.

۶۸ به سختی بتوان روشن کرد که واژگان برای نخستین بار کجا و چگونه و با

چه ارجاعی و به میانجی چه کسانی بکار برده شده‌اند. تمامی اطلاعاتی که در این

زمینه داریم در کهن‌ترین شکل خود تنها مربوط به پس از کشف نوشتار است و

از این طریق است که می‌دانیم برای نمونه واژه «آدم» در تمدن سومری به خاک

سرخ مصداق پیدا می‌کرده است. و این در زمان اسارت یهودیان در بابل است که

بنا به اعتقاد خلق انسان از خاک توسط خدا، این واژه بطور گسترده کاربرد خود را

به گونه‌ای استعاره‌ای به اولین انسان می‌دهد. لیکن نمی‌دانیم پیش از این و در

چه موقعیتی پیش از کشف خط، این واژه نیز که خود کاربرد استعاره‌ای برای خاک

سرخ داشته است، به چه چیز مصداق پیدا می‌کرده است. هر اسم استعاره‌ای مرده

است و نقطه آغازین آن معلوم نیست که به درستی کجاست؟ بحث کاسیرر در این

باره به فرمهای سمبلیک می‌رسد.

۶۹ آوردن مثال برای هر کاربرد متاسفانه در این مختصر بحث را به دراز می‌برد

و کافی است خود تأملی کرده و یا در ساده‌ترین شکل آن به لغتنامه دهخدا و یا

فرهنگ سخن رجوع کنید.

۷۰ مصداق این واژه در سنت یهودی، مسیحی و اسلامی به خلق اولین انسان توسط

خدا باز می‌گردد، سپس در تأویل اسطوره آفرینش، در ایران و توسط عرفا، ساحت

معنایی این واژه در زبان فارسی از قرن سوم به بعد وارد عرصه جدیدی می‌گردد.

ادبیات عرفانی که بمدت ده قرن بطور اساسی سازنده ادبیات فارسی است با تعبیر

ویژه خود از سمبل‌ها و استعاره‌ها، اسطوره آدم را وارد زندگی روزمره می‌کند. نگاه

شود به

Fazel Kashani. H, *le sens du mot adam*, mémoire de DEA,

Université pari ۸

۷۱ کلیبر (Kleiber) معتقد است که هرچند واقعیت زبانی برای هر یک از ما فهم

ویژه خود را دارد اما به میانجی یک ساختار روانشناسانه مشترک (*structure*

*physiologique et mentale*) و یک ثبات و سامان هماهنگ در فهم (st -

*bilité intersubjective*)، ما قادر به انتقال مفاهیم و معنا به یکدیگر هستیم.

Cf. Kleiber G (۱۹۹۹), *Problèmes de sémantique*, paris, puf, p. ۲۱

*Noèmes perceptif* ۷۲

۷۳ خانلری معتقد است که واژه اندر در پارسی باستان *antar* - در اوستایی *añtar*

و در فارسی میانه (پهلوی) اندر به معنی داخل و درون است و در هر سه زبان، هم

پیشوند فعل و هم حرف اضافه است. در فارسی میانه صورت تخفیف داده شده در

دیده نشده است. (ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۴)، تاریخ زبان فارسی، ج ۳، تهران، نشر

سیمرغ، ص ۳۸۰ و ۴۱) حسن دوست نیز همین ریشه‌ها را اشاره میکند و سنسکریت

آن *entr*\* مشتق از هند و اروپایی *antara* می‌داند. (حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)،

فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی، تهران، نشر آثار، ص ۱۳۲) دکتر معین ریشه در

را از فارسی باستان *duvar* و اوستا *dvar* و پهلوی *darn* و هندی باستان *duras*.

*dvār* و ارمنی *durn* یاد می‌کند (پانویسی برهان قاطع، ص ۸۲۸). دهخدا به

نقل از ناظم الاطباء آن را به معنی در و درون مانند اندران یعنی در آن و اندر خانه

یعنی درون خانه می‌گیرد (لوح فشرده). جالب است که بدانیم که به منظور به دام

انداختن انگیزه این واژه، آن را به سه معنا در اوستا می‌یابیم ۱. دریدن، تکه کردن،

بریدن ۲. نگهداشتن، پشتیبانی کردن، استوار کردن ۳. نیایش کردن، ستایش کردن،

بزرگداشت کردن (بهرامی احسان، ۱۳۶۹، فرهنگ واژه‌های اوستا، ج ۲، تهران، نشر

بلخ، ص ۶۹۶-۶۹۴) و برهان در معنای درون می‌آورد «عربی باشد که مغان در

ستایش خدای تعالی و آذر خوانند و بر خوردنیها بدمند و بعد از آن بخورند» (برهان

قاطع، ص ۸۴۴)